

ويا ربنا انك تعلم اني  
 قد كنت في الدنيا  
 ويا ربنا انك تعلم اني  
 قد كنت في الدنيا  
 ويا ربنا انك تعلم اني  
 قد كنت في الدنيا

فعل  
بما هم  
معدن  
وهم  
كذلك  
الف

9.

و حکام الامم و انوار  
عالم بودن و از آن  
راستد بجا بران حق  
عبادت و عبادت  
و ای که در این  
بودن از این  
ای که در این  
و ای که در این

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الواجب الوجود بالذات وصاحب الصفات  
سما لشيء عن الذات والواحد من جميع الجملات  
والعادل في الاختصاص سيما الاتحاد الممكنات  
والصالح والصلح على شرف الأنبياء محمد بن محمد  
وعلى الأئمة الذنهم استغفار المحشر فقول الجنا  
پس که میخادم بها تین مذہب صغریٰ و شریع محمدی  
محمد بن جعفر است ابادی کہ این کتاب است کہ فلک مشحون است از برای  
نجات از درماید حیرت و تب حیرت کبیر است از برای تشنگان از برای  
ظلمات و جهالت کہ بخیر محسوس از غرور و حالی برادر اما فی مرقی ترقی  
اشد جامع غیبی است کہ نوشته شد شتمن بر بیان اصول این روش  
اصول مذہب صغریٰ کہ واجب است بر ہر ملکش کہ آئندہ اند و در دل  
اعتقاد کند و بزبان اثر از غایت روشن نماید این رسالہ **باب**  
کہ در ہر باب یک صفت و در ہر فصل یک فصل است و بعد از ہر فصل یک  
و صفت کہ بیان میکند چیزی را فی اثر کہ مترتب میشود بر صفات ذات این  
و مذہب از احکام دنیا و آخرت و چون نجات و طہارت و استحقاق  
خلود و آخرت و بہشت و مانند اینہا پس باید دانست اولاً کہ مہول من  
عبادت از اعتقاد الی کہ نبای دین بر آنست و بدون آنہا دین منقوض  
و حاصل نمی شود و بسبب آنہا ملکش داخل در دین و بعد از آن کہ مہول من

[illegible]

عنه من اوله  
اوله من اوله



نظم و محال  
تقصیر و غفلت  
ارغی و اشتغال  
که کلام بر زبان  
این چهل شیخ  
در بیان این علم  
میشود

صالح میرزا

[illegible]

صانع ذالقی است که وجوب الوجود بالذات است یعنی ذی الیه هستی او ضرورت نیستی او ممتنع و محالست با تیعنی هستی او نظر بذات او یعنی چون وجود یعنی فشار اثر عین ذات است پس هستی او لازم و ضروری است بل غلطه ذات او بدون غلطه غیر نیستی او ممتنع و محالست بل غلطه ذات او بدون غلطه غیر زیرا که سببش از نفس محالست با تیعنی که خود او مثل وجود نیست که ما میشود که باشیم میشود که نباشیم و هستی او ضروری نیست مگر بسبب غیر نیستی آنکه پس ما وجوب بال غیر و یا کنیم و خداوند عالم وجوب الوجود بال غیر نیست بلکه وجوب الوجود بالذات است و ذات او علت ثبات وجود او برای ذات نیستی او از خود شل نیست نه در یکی ازینا که اگر از دیگری باشد لازم می آید تحصیل حاصل یا وصف چون وجود ممتنع است و ازین ظاهر میشود که وجود او باید عین ذات او باشد زیرا که اگر نه ای بر ذات او باشد اگر از غیر او باشد ممکن خواهد بود نه وجوب و اگر از ذات او باشد پس اگر در حال تاثیر آن ذات نیستی داشت تحصیل حاصل لازم می آید و اگر نیستی داشت لازم می آید که چیز نیستی دارد و درستی بخشی از درستی خودش این باید بر عقل محالست پس باید وجود دهند عالم هستی از عین ذات او باشد و ذات او عین وجود یعنی فشار اثر باشد تا آنکه وجوب الوجود بالذات باشد و دلیل عقلی بر این مطلب که از برای عالم صافی است که وجوب الوجود بالذات نیست ماهیت ممکن لقی از عدم وجود نیست و استوارند بیکر نیکی غیر او ایجاد میکنند و او را نیز که خود نیست و نه که خود را ایجاد کند بواسطه آنکه اگر در حال ایجاد وجود داشته باشد تحصیل حاصل لازم می آید و اگر نیستی باشد لازم می آید چیز که نیستی داشته باشد باعث هستی نبود و با وجود مساوی بودن هستی و نیستی که نیستی بذات او ترجیح هستی بر عدم این محالست باید به پس باید ایجاد کننده آن ممکن

This image shows a vertical strip of aged, yellowed paper. A dark, irregular line runs down the center, likely a binding or a crease. The paper has a mottled appearance with some darker spots and a slightly textured surface.



جسمین صفات الحاکم است  
لکشف غیب و تدبیر  
حقیقت کتب و کتب  
الکتاب و کتب

جسٹس صفحہ

مردان و عیال  
که گفته بود خدا  
اینکه جان من  
چون دارم را  
ایضا ایضا  
آنرا گفتن  
جان من بزرگوار  
صفت کل آن  
ازین جان بزرگوار  
بهره داری از

ثابت است  
 و مخلوق است  
 مذکورند  
 پس آنست  
 و علم چو  
 چنانچه  
 چنانچه  
 از تو آید  
 کرده است  
 ترک کرد  
 کلی خواهد  
 و اینچنین  
 چنانکه خواهد  
 مردود است  
 بعلم و قدرت  
 عبارت است  
 آن که بسبب  
 قصد آن  
 قصد ترک  
 بحکم دیده  
 اولی آنوی  
 از کمال و بیان  
 و از ابدی آن



این قول که در این کتاب آمده است که هر چه در این کتاب است از کلام حق است و هر چه در این کتاب نیست از کلام بشر است

باز است که گفته شود که خدا احد است که دو عدد است و یکی نقص کرده است که  
 علم کرد صفات کلیه است که در فهم آنها سلب نیستی معتبر است آنها  
 صفات نقص صفات جلال نیز گویند زیرا که ثبوت آنها باعث نقص  
 و احتیاج است و از وجوب جلال سلب و معنی است و آن نیست  
 صفت است که در این بیت مذکور است نه مرکب بود و هر چه  
 نه محل به ترکیب است معانی تو خفی و آن خالق و مراد از مرکب چیزی  
 که چیزی عقلیه یا حاجیه چون ماده و صورت و مرکب کردن و دست زدن  
 داشته باشد که از جمله آنها جسم است که صاحب عرض و طول و عمق  
 و حرارت و مراد از جوهر ذات است که در وجود خود احتیاج به محل ندارد  
 باشد و بغیر بر پای باشد و محل عرض چون بعدی و سیاهی باشد  
 در وجود او زیرا که بر ذات او باشد و اگر بجای جوهر جسم مذکور شود که در مجسمه  
 صریح بود و ادلی خواهد بود و مراد از مرتبه است که دیدن با شکر چشم در  
 دنیا یا در آخرت یا هر دو و مراد از محل آن است که چیزی در روی حد است  
 خواه عرض باشد خواه غیر آن و مراد از معانی است که صفات  
 ثبوتیه ذاتیه را باید بر ذات او باشد و قائم بذات او باشد و مراد از عرضی  
 است که احتیاج به غیر ذات داشته باشد چنانکه ممکن است احتیاج روح  
 الوجود یا لذت دارد و عرض احتیاج به محل جوهر دارد پس معنی غایب  
 بهیچگونه احتیاج به چیز ندارد و قائم بماده و مکان و محل نیست محتاج  
 بصورت و شکل و زمان نیست پس مرتبه است و محل حوادث نیست چنانکه  
 بیان این خواهد آمد و مقصود در این مقام نیست که ذات جوهر الوجود  
 بالذات صاحب جمیع صفات کمال است در مقام ذات چنانکه صاحب  
 جمیع صفات کمال است در مقام فعل و کمال عالم و بعضی قائلند که  
 ذات خداوند و جوهر الوجود بالذات صاحب صفات و مرتبه است

این قول که در این کتاب آمده است که هر چه در این کتاب است از کلام حق است و هر چه در این کتاب نیست از کلام بشر است

و این قول که در این کتاب آمده است که هر چه در این کتاب است از کلام حق است و هر چه در این کتاب نیست از کلام بشر است

این قول که در این کتاب آمده است که هر چه در این کتاب است از کلام حق است و هر چه در این کتاب نیست از کلام بشر است

ببین که این است که در واقع احتیاج نماید آن مبین اگر چه الوجود  
 لازم می آید بعد از وجوب الوجود آن باطلت چنانکه خواهد آمد و اگر ممکن باشد  
 محتاج خواهد بود و وجوب الوجود در اصل وجود پس لازم می آید که پیش از وجود  
 خود وجود داشته باشد تا بتواند احتیاج داشتن منافات دارد و وجوب الوجود  
 بر آن و پسین خداوند عالم خلق کرد همه چیز را بر وجهی که غایب می باشد  
 که با وجود در بر هم جزو که امر آید آن جوهر است که از خود این بدن هم خلق  
 بعضی تخصیص اول بعضی از اشیا از زمانه و بعضی دیگر از زمانه دیگر در این قصه در آن  
 ممکن نیست و در سبب علم و قدرت ثابت شد و حقیقت نیز ثابت خواهد شد زیرا که  
 غیر حق قادر عالم نخواهد بود و باید به دلیل نقیض بر خطی است چنانکه خواهد آمد  
 عالم نمرده آن الله بکل شیء قدير یعنی بدستی که خدا را بر همه چیز قادر  
 توانا است صاحب قدرت نظر و صنع و تقدیر و فیض و برهان الله یفعل  
 علیم یعنی خدا شنونده و دانای صاحب علم است و ایضا فرمود الله لا اله الا الله  
 هو الحق العقیق یعنی خداوند عالم خداست که نیست خدا بخیر  
 که زنده است و بر پا کننده هر مخلوق است و ایضا فرموده و انما امره  
 اذا اراد شیء ان یقول له کن فیکون یعنی این است که هر چه  
 که امر خدا در وقتی که اراده چیزی را این است که بگوید آن چیز که وجود  
 شو پس موجود میشود و زنده و زنده و کلام الله موسی تکلم فرمود  
 حرف زد خداوند عالم با موسی حرف زد و به امری است که قال و جعل للضیاء  
 یا بن رسول الله و لقی علی الله ما هو ففدا کثر علی المجادلین و جری  
 فقال لهما عباد الله هل یکتب سفینه قط قال نعم قال ففعل  
 کورت لك حیث لا سفینه یتجیک ولا مباحث احبیک  
 قال نعم قال فهل یعلق قلبک هناك ان شیتا من الاشیاء  
 قادر علی ان یخلصک من و یطردک قال نعم قال انما فذلك العالم بالشیء

و این قول که در این کتاب آمده است که هر چه در این کتاب است از کلام حق است و هر چه در این کتاب نیست از کلام بشر است



در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است  
 و از این جهت که در بیان حقایق و معانی است  
 و از این جهت که در بیان حقایق و معانی است

از برای علم تمام مخلوقات پس خداوند عالم پیش از ایجاد دنیا عالم بود و اینها  
 مثل علم آنها و اینها نیست که از جانب پروردگار خود و علم  
 بکل شیء علی المصالح فحاشا لکم منافی لارض لمصالح حکما  
 بنی آدم یعنی چون خداوند عالم عالم و دنیا بهر چیز است و انانیت  
 بمصلحتهای شمس خلق کرد از برای قطع شهادت هر چیزی را که در زمین بجز  
 مصلحتهای انسانی است و آدم و حوا و سایر آنست و اینها پس قول  
 مخالف که در دست خدا صاحب صفات کمال میباشد که در صفات  
 چون تنیم که نایب طهارت و طهارت میکند مخالف عقل و عقل است  
 و تو هم کردن که صفات بودن مستلزم این است که در آنجا محال است  
 یا اینکه چه با وجود ذات قدیم با ذات متجدد باشد تو هم فاسد است زیرا که  
 با عین ذات بودن چنانکه خواهد آمد این تو هم متوجه نخواهد بود با یکی پس قول  
 مستلزم است که ذات خدا در هر مرتبه ذات پیش از ایجاد عالم ناقص باشد چون  
 کسی که تنیم داشته باشد که در مرتبه ذات به طهارت و با جدت است هر چند تمام  
 مثل خود و هر مرتبه از مرتبه بزرگتر است  
 چه با وجود ذات صفات کمال است نه نایب صفات از کمال اصل  
 و این چه اول نیست و شکر کن که از خارج الایمان نیست بلکه حق است  
 در بیان این است که خداوند عالم چه بود و با کمال  
 که صاحب صفات کمال محال است منزله از جمیع صفات نقص است آنها را  
 صفات سبک و صفات جلال نیز میگردد چون مرکب بودن و اینها این که در  
 در مقام ترکیب شدن طایفه است چون محتمل که خداوند عالم جسم نیست و کمال  
 یا بخلاف بجا این چنین جلوتیه و تجاویه که فایده بکل کردن خدا در آنجا  
 شدن عرفا با خدا و همچنین صلیه که فایده بکل عرفان است و اینها است بعضی  
 از عقاید است و سوره بود که یک مرتبه خدای تعالی بنده اش از هر مرتبه در مقام  
 در این مقام که در بیان حقایق و معانی است  
 و از این جهت که در بیان حقایق و معانی است  
 و از این جهت که در بیان حقایق و معانی است

در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است  
 و از این جهت که در بیان حقایق و معانی است  
 و از این جهت که در بیان حقایق و معانی است

در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است  
 و از این جهت که در بیان حقایق و معانی است  
 و از این جهت که در بیان حقایق و معانی است

لا بد که الا بصار یعنی در یک بیکه او شبها قول امام م لا  
 محسوس لا محسوس لا بد که المحسوس لا محسوس به شیء  
 ولا جسم ولا صورة ولا تخطيط ولا تحديد یعنی خدا عالم  
 بچشم دیده میشود و بدست درک کرد میشود و درک میکند او را که در ظاهر  
 و باطن و حاطه میکند با چیزی چون بود اینها آن چشم و صورت و در خط  
 و نه حد و بند اینها که دلالت میکند که خدا جسم نیست و محال حال نیست  
 اینها نیست  
 اعتقاد کردن اینکه جسم کمالیست از  
 اصول این است و همچنین عقاید کردن اینکه خداوند عالم در دل عرفا محول  
 میکند و تبت اینها بر وجهی است که فاعل این سخن اعتقاد منکر و دردی نیست  
 و با فاعل جسم کمالیست بودن خداوند عالم چون بسیاری از اوقات صوفیه خداوند  
 زیرا که هفت فرقه از ایشان کافرند که بعد از او جسم نیستند اول چون  
 چوادی بودی که عالم را چون نم و می بینند و ظاهر او را خداوند نظر هر مرتبه  
 چون شمع شمس که در قدرهای بسیار از نور و سوم اتحادی که فایده میکند  
 شدن عرفا با خدا چهارم حلقه که فایده بکل کردن خداوند و شکر و در دل  
 عارف پنجم و صلیه که فایده عارف با خدا اصل میشود چون در خانه است بکوزه مشتم  
 بر آیه که هر چه را حتی لواطر میخورد و هفتم و هشتم که هم چیز میخورد  
 بصورتی عوام در آنجا میزنند و سبب قریب میدهند و مگر این کافران  
 و از این خارج است و همچنین عقاید کردن اینکه خداوند عالم در دل عرفا محول  
 میکند و تبت اینها بر وجهی است که فاعل این سخن اعتقاد منکر و دردی نیست  
 از اول نه نیست و مگر این از ایمان و سبب پروتست نه از اسلام  
 و این پس این اعتقاد و عقیده دارد  
 در بیان این است که خداوند  
 و تبت اینها بر وجهی است که فاعل این سخن اعتقاد منکر و دردی نیست  
 زائد بر ذات است بمعنی که علم یعنی سبب هر شدن چیز با وجود سبب معنی

در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است  
 و از این جهت که در بیان حقایق و معانی است  
 و از این جهت که در بیان حقایق و معانی است



















و در این کتاب که در این روزگار  
در میان مردم بسیار است و در این  
کتاب که در این روزگار در میان  
مردم بسیار است و در این کتاب  
که در این روزگار در میان مردم  
بسیار است و در این کتاب که در  
این روزگار در میان مردم بسیار  
است و در این کتاب که در این  
روزگار در میان مردم بسیار است

کسانی که ادعای نبوت کردند و بگویند که من پیغمبرم و از پیشین ادعای نبوت  
و ما از تو خواستیم که بگوئی که تو پیغمبری و ما  
معلوم میشود که تو ساهی و کذب و بی ادب و بی  
گفتند که بخواه این درخت را که از زمین کشته شد و در پیش روی تو بایستد پس  
آنجا بفرمود که خداوند است بر همه چیز پس اگر درخت سیاه ایمان  
نخواهد آورد گفتند آری و بگفتند هر که من خواهم فایده آن چیز را که  
دیکر شما ایمان نخواهد آورد پس خطاب فرمود به درخت که ای درخت اگر  
ایمان داری بنده او را در زیر او بپوشان و رسول خدا را از زمین کشته و بر  
پیش روی من بایستد پس درخت از زمین کشته شد و مثل مرغ پرواز کن  
بخدمت آنجا آمد و شاخه بالای خود را بر بالای سر آنجا بکشد  
و بعضی از شاخه های خود را بر سرش من کشد است پس آن قوم چون آنجا را دیدند  
بزرگ شرمند از آن پس گفتند که اگر من که نصف آن پیش تو بایستد پس  
نصف آن درخت آمد بر روی من و بگویند که بپوشید آن بزرگوار پس  
تعب کردند پس گفتند که بگویند که این نصف که کردی بوی نصف دیگر را  
و بگفتند پس من گفتن لا اله الا الله انی اقول مؤمن بک یا  
رسول الله و اول من آمن بان الشجرة فعلت ما فعلت ما امرت  
بقصد بها بنبوتك واجلان لا لکما انک نبی رب العالمین  
عالم بدینی اول کسی است که ایمان آورد و تو را رسول الله و اول کسی است که  
ایمان آورد پس آنجا که درخت کرد پیغمبری را که کرد با مر خدا از جهت صدق  
پیغمبری او و در آن شهر آن سخن را پس آن قوم گفتند که تو ساهی و کذب  
و بی ادب و بی گفتند که بخواه این درخت را که از زمین کشته شد و در پیش روی تو بایستد پس  
آنجا بفرمود که خداوند است بر همه چیز پس اگر درخت سیاه ایمان  
نخواهد آورد گفتند آری و بگفتند هر که من خواهم فایده آن چیز را که  
دیکر شما ایمان نخواهد آورد پس خطاب فرمود به درخت که ای درخت اگر  
ایمان داری بنده او را در زیر او بپوشان و رسول خدا را از زمین کشته و بر  
پیش روی من بایستد پس درخت از زمین کشته شد و مثل مرغ پرواز کن  
بخدمت آنجا آمد و شاخه بالای خود را بر بالای سر آنجا بکشد  
و بعضی از شاخه های خود را بر سرش من کشد است پس آن قوم چون آنجا را دیدند  
بزرگ شرمند از آن پس گفتند که اگر من که نصف آن پیش تو بایستد پس  
نصف آن درخت آمد بر روی من و بگویند که بپوشید آن بزرگوار پس  
تعب کردند پس گفتند که بگویند که این نصف که کردی بوی نصف دیگر را  
و بگفتند پس من گفتن لا اله الا الله انی اقول مؤمن بک یا  
رسول الله و اول من آمن بان الشجرة فعلت ما فعلت ما امرت  
بقصد بها بنبوتك واجلان لا لکما انک نبی رب العالمین

و در این کتاب که در این روزگار  
در میان مردم بسیار است و در این  
کتاب که در این روزگار در میان  
مردم بسیار است و در این کتاب  
که در این روزگار در میان مردم  
بسیار است و در این کتاب که در  
این روزگار در میان مردم بسیار  
است و در این کتاب که در این  
روزگار در میان مردم بسیار است

و در این کتاب که در این روزگار  
در میان مردم بسیار است و در این  
کتاب که در این روزگار در میان  
مردم بسیار است و در این کتاب  
که در این روزگار در میان مردم  
بسیار است و در این کتاب که در  
این روزگار در میان مردم بسیار  
است و در این کتاب که در این  
روزگار در میان مردم بسیار است

تا آنکه از کبر و غرور و تنه های ناگاه دیدند که سگها از که کردند و بجانب شهرت  
شاد شدند و در هر تنه گفتند حال این سگها حضرت محمد را که از آن  
دما از ایشان غافل و بی خبر شد پس چهار روز از آن دور که در سینه قدرت  
خداوند جبار بر سخن آورده گفتند سلام علیک یا محمد بن عبد المطلب بن  
هاشم بن عبد مناف سلام علیک یا محمد بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف  
سلام علیک یا رسول الله و غیر آن خلق و همین سلام علیک است که در این روزگار  
رسول است العالمین چون کافران آنجا را از غریب مشاهده کردند و پیغمبر را  
و انوار ایشان که در هر دهان ایشان زیاده بود گفتند که این سحر بود چون این  
گفتند قدرت بر العالمین و عجایب آنجا بگفتند که از آن سگها بلند شد  
بر یک محاذی هر آن کافران آمدند و در پیش آن سحر و طعن شدند و از سحر  
و بر برای ایشان بخوردند و بگویند که برای ایشان از زمین کردند و از زمین  
ایشان فرود ریختند و هیچ آن در هر یک شک شدند و بگویند که در حق آن  
زاری کن آمدند و فریاد میکردند که بر تو از صیبت مردن ایشان آن است  
که محمد شادی خواهد کرد که با عجا و او مرد و چون ایشان را در پیشگاه خداوند  
در آید که است گفتند و شما دروغ بگویند پس جباری بر زمین و بر آید  
بزرگوار شدند و گفتند ما برین داریم این کشتن خدا را که بوی خدا  
پس او را بگویند که گفت آن جبار را و آن سگها همه از جادوی محمد است اگر است  
میگوید که اینها از عجا و او است بگویند که عاقلند که خدا را این مردگان را  
که از چون کافران این سخن را با آن سحر و با بنده حضرت محمد با پیغمبری  
سخن ایشان را بگویند که جنبه و راحت این را بگویند و سید است و گفت  
یا رسول بهترها را و راحت از این سگها من سید است حضرت رسول  
فرمود که من شش سید است و آن کافران و منافقین من را می شناسند و دعا  
میکنم و تو برای جباران و عاقلان تا خدا ایشان را باز بدینا بر گردانم پس عاقلان

و در این کتاب که در این روزگار  
در میان مردم بسیار است و در این  
کتاب که در این روزگار در میان  
مردم بسیار است و در این کتاب  
که در این روزگار در میان مردم  
بسیار است و در این کتاب که در  
این روزگار در میان مردم بسیار  
است و در این کتاب که در این  
روزگار در میان مردم بسیار است











در روز خدایت و امام رسول را دید در آنوقت آن صفات بهره باطن  
 بپیری خلعتان مشغول بود که عمر در شده و عرض کرد ای عیسی (درم)  
 آمده زنده و سخنان نامربوط چند بگویند که هنم آن خوانم کرد بختاب فرمود  
 نامربوط کسی بگوید که بغیر حق و بدون علم بجای رسول حدیثی نشیند پس حضرت  
 فرمود که علمای یهود و روم حاضر شدند و مردم بنده از غیر و کبر و عجب که امام  
 جلیل منور پس بختاب اول آنرا که عالم که ملت ابراهیمی شتر را که  
 که به میگوید سوال آن مرد گفت در حق مسلمانان کلانند و داخل اعیان  
 هر که می آید و حاشین محبت می آید به حق و شکایت باشد چون از امر سوال  
 میکنم بفرموده اب سکه سپاه و زرا بیا سپاه حضرت فرمود بخوان کلامی  
 صحیفه را که نمیدانم چون آن عالم عیناً خواندن کرد بختاب بفرمود  
 حیدر که در عین هر طالبی از دین او گرفت و نوعی که از حضرت می آید  
 که اگر حضرت ابراهیم در حیوان میبود از هر سیر که میخواست از زمین بخود میبرد  
 میبرد آن عالم آنکست بخیر بدندان گرفت چون کل خود را که زده دید  
 مسرور گردید پس هر نو نشان فرمود که این جو است که تو آینه ای که بخود  
 پیغمبر را بنویسم عرض کرد که هرگاه چنین کسی بجای نه بسیار بهم کرده  
 پس حضرت فرمود و ما نیز بسیار جمع کرده اش در آن روز و چون باز  
 بفکاک بلندند و آن قاسم حبت و را بردن اگر او چهار زبان است  
 بهرمت که روی میگردانش و حضرت طاعتان است چون عالم را از این  
 آن مجزه از شاه مردان دید حضرت تو را داشت بنوت تو را داشت علم که  
 پس عالم را دودی را طلبید فرمود بخوان تا میبینم در کلامی را در روز و مانند چون  
 آن عالم خواندن را و آنرا که در شاه و ملک از زبان او گرفته چنان بگوید که  
 میخواند که اگر داد میبود تو را میخواند که عیسی را از آن خواند پس حضرت تمام  
 دادی فرمود بخوانی بنام تو مجزه پیغمبر عرض کرد پس آنکه از آن پس بختاب

[illegible][illegible]

ويعلم الله اني قد علمت  
ويعلم الله اني قد علمت  
ويعلم الله اني قد علمت  
ويعلم الله اني قد علمت  
ويعلم الله اني قد علمت



















خسته نه که ایام آن  
منع وزن قیلا دانه

مستحق فزون قیلا دار

[illegible]



















۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]















در عهد زری که می چرخ می گزید و عالم بخواب نهاده بود و چوین شب بیک صبح مسلمین آنها را در راه  
 در جنگ تو اندویدیم بر شکمهای و صورت اول خلیفه که نه از شهادت دور  
 با طقت صفران چنان استخوانهای بزرگ از آنها فروان الشاعره  
 لا ارباب چهارا و اقله بیعت منی القبول یعنی بجای که در وقت غم  
 که در آن شب و سرت یکدیگر از آنکه اندام کس که در قبر استند و چوین  
 آیت که در آن شب حقیقت مناجات چنانکه حکایت حضرت را بهیم  
 در آن که در آن از زنده گوید مردمان که در آن شب است چهار مرتبه میگویند  
 آنها و نگاه است بر ای آنها متفرق و خشن چرا آنها را بگویم که در آن  
 آنها و جمع شد آنها و از کوه طلب است و با بریت که از طریق که الحار را  
 و روز جزا است بجزت همان گفت که چگونه زنده میگردند بر آن کوه عقیقه  
 متفرقه شده را که در آن متفرق شده اند و از کوه که آنها را خورده اند و جمع  
 خاک شده اند و بویاریان بگویند از حضرت فرمود که بگویم ای کوه که آنها را  
 نام در صورت دلورانها و شبیه یکس از آنها بود و شب قدر است که آنها را  
 بگردانند که مایه که آنها را در آن روز بگفت و از صبح تا آخر روزی که بگفت  
 حضرت در آن روز که از کوه آنها که در آن شب از کوه که در آن شب  
 چنانکه بگویم خاک هر یک بهیم جمع نمویں صدمت باکی بگویم و در روز آن شب  
 و چنان در این باب بسیار است اگر چه که در آن روز در آن اوداع این دنیا که در آن  
 از خاک و آب و آتش و بر قدر این است و شب قدر است که در آن شب  
 عقد و عقد از آنکه مخلوط بود بگفت فات که در آن شب قدرت و در آن شب  
 از آن شب است و خواب بود این با چنانکه مقتضای عقد و قدرت و در آن  
 از آن شب است و خواب بود این با چنانکه مقتضای عقد و قدرت و در آن  
 در آن شب است و خواب بود این با چنانکه مقتضای عقد و قدرت و در آن

زنده است لکن عدم مکان را در پرتوهایش و ثباتی که بعد از زنده کردن  
 نبی کارها را بعضی از اشیاء خداوند عالم هرگز و یا بر نه مثل  
 در بیان دیگر جمیع سببها پس از آنکه از خلقت شیرینی حاصل میکنند، اینها  
 عرق شده می نمایند نفسهای ایشان شکست خورد و پس از آن استغفار  
 می نمایند بعضی خداوند عالم برگزیده را در این طاعت یا طرف حق، انکه  
 نورانی است و از برای ایشان نظر بر خود پس ندای آیه که شد و گشت بعد از این  
 دوستان و یاران خود را به هر دست که بفرستد بجا می آید که در هر قریه  
 از راهی که میسر است به لذای کمال از عباد و عاقلان بجا می آید هر راست  
 چگونه در عالم فرود می آید و مقدار آن چنان است که الف سینه  
 عبد آن واقع است بلکه طایفه که عروج می نمایند و با او می رود در روز که مقدر آن  
 بجا می آید و است و در آنجا که هر یک با او می آید و است و در آنجا که هر یک  
 و نفع الموارین القسط لهم القسط یعنی هر یک بر سر میزان است و در آنجا که هر یک  
 حق را از برای حق است و در آنجا که هر یک با او می آید و است و در آنجا که هر یک  
 موازنه و اولاد هم المفلحون و من خفف موارین القسط و اولاد الذین  
 خففوا انفسهم بما كانوا بظلمون یعنی و لکن بخند و حال در دنیا  
 حق است پس هر یک که بخواهد به اعمال که در دنیا می کند و پس از آنکه  
 از عذاب و عرن و هر یک که بخواهد به اعمال که در دنیا می کند و پس از آنکه  
 زبان کاران که هر روز در خوشی و سرگشته ای که در دنیا می کند و پس از آنکه  
 در این دنیا بسیار بر جوی که در این دنیا می کند و پس از آنکه  
 میان حق و آنکه هر یک از اینها در عبادت خداوند است و در آنجا که هر یک  
 صاف ۲ مرد است که در این دنیا می کند و پس از آنکه  
 تا آنکه هر یک از اینها در عبادت خداوند است و در آنجا که هر یک  
 فطرت بر غایت ناز و در او که در این دنیا می کند و پس از آنکه



























